



خود را صلح و آشتی دهید و تقوای الهی پیشه کنید، باشد که مشمول رحمت او شود!) زمینه‌های وحدت شیعه و اهل سنت، پرهیز از تکفیر پیروان مذاهب اسلامی و پرهیز توهین به مقدسات همدیگر را پیگیری کنند. آیت‌الله بروجردی در ایران حمایتی معنادار از این امر داشت و وقتی شیخ محمود شلتوت، رئیس وقت دانشگاه الازهر، فتوای جواز عمل طبق فقه شیعه را اعلام داشت، میرزا خلیل کمره‌ای را به همراه سیدمحمود طالقانی و گروهی از روحانیون، به قاهره فرستاد تا از شیخ شلتوت تشکر کنند.

▼ جریان اسلام تبرایی

با وجود تمام تلاش‌ها در زمینه وحدت شیعه و سنی در ایران، می‌دانیم که همچنان جریان‌هایی مخالف این امر وجود دارند. محسن طباطبایی‌فر در کتاب «جریان‌های فکری در حوزه معاصر قم» شرحی از این جریان «اسلام تبرایی» یا «ولایتی‌ها» به دست داده که نشان می‌دهد، این اندیشه با بزرگ‌نمایی اختلافات میان شیعیان و اهل سنت، بر اجرای آیین‌های نمادین شیعه تأکید دارد و تلاش می‌کند هویت جامعه شیعی بر مدار و اولویت ائمه معصومین (ع)، از اهل سنت کاملاً متمایز باشد. «از نظر طباطبایی‌فر، دستمایه این جریان در شکل دهی به این فضا، دو عامل از فروع دین است به‌نام‌های تولا (دوستی با اولیاءالله) وتبرا (دشمنی با دشمنان خدا). جریان اسلام تبرایی، امامت را اساس اسلام می‌پندارد و معتقد است: «اسلامی که مرضی خداست، اسلام به شرط ولایت امیرالمومنین (ع) است.» این جریان، در رویکرد کلی خود نص‌گراست و به اجتهاد پویا اعتقاد چندانی ندارد. جز این از نظر آنها، اهل سنت در کنار کفار و اهل کتاب در پی تضعیف اقلیت شیعه هستند، بنابراین باید با گسترش آیین‌های شیعی، فراتر از دهه‌محرم، هویت شیعی را تقویت کرد.

یکی از مواضع این جریان در همین زمینه تعیین نهم لغایت پانزدهم ربیع‌الاول به‌عنوان «هفته برات» است؛ هفته‌ای تقریباً هم‌زمان اما متضاد آنچه از «هفته وحدت» (دوازدهم تا هفدهم ربیع‌الاول) در ذهن بانیانش مراد می‌شد و دستمایه شدت اختلافات در جهان اسلام می‌شود. از نظر این گروه، در این روزها باید ایامی چون فرحه‌الزهرآ و غدیر ثانی را جشن گرفت و با دستاویزهایی چون «یوم رفع القلم» هر هتاکی‌ای به بزرگان اهل سنت، بخشوده خواهد شد. چنین موضعی البته فقط نیز در ایران رواج ندارد. برای نمونه پخش مستقیم سخنرانی سایر الحیب مدیر شبکه «فک» در سالروز وفات عایشه همسر پیامبر اسلام و نسبت‌های وقیحانه‌ای که متوجه همسر پیامبر کرد، خشم بسیاری را برافروخت و مشکلات فراوانی را برای شیعیان عربستان و کویت ایجاد کرد. در نتیجه این مسائل، آیت‌الله خامنه‌ای در پاسخ به استفتای علمی شیعه منطقه احساء عربستان درباره اهانت به عایشه همسر پیامبر، در ۸ مهرماه ۱۳۸۹ چنین نگاشتند: «اهانت به نمادهای برادران اهل سنت، از جمله اتهام‌های به همسر پیامبر اسلام(ع)، عایشه حرام است. این موضوع شامل زنان همه پیامبران به‌ویژه سیدالانبیاء پیامبر اعظم حضرت محمد(ص) می‌شود.»

نرگس کیانی، خبرنگار گروه فرهنگ: فاصله چهار روزه حضور خالد بن سلمان، وزیر دفاع عربستان سعودی به‌عنوان فرستاده ویژه در ایران و انتشار خبر «تقدیم پیام پادشاه عربستان به رهبر انقلاب» تا تمسخر محمد بن سلمان ولیعهد و فیصل بن فرحان وزیر امور خارجه عربستان در شبکه نسیم را می‌توان حاکی از زاویه ۱۸۰ درجه‌ای دستگاه صداوسیما با مواضع رسمی ساختار سیاسی دانست. زاویه‌ای که علی‌الظاهر حاصل «بی‌توجهی سهوی» بوده است اما چنان‌چه احمد زیدآبادی، نویسنده و مشاور هم‌میهن می‌گوید، می‌توان آن را ذیل از دست رفتن کارکردهای اصلی صداوسیما در کنار ابتلای آن به کج‌کارکردی تحلیل کرد. این اما تمام ماجرا نیست. توهین به اهل سنت در شبکه یک و پس‌لرزه‌های آن؛ برکناری مدیر گروه تولید برنامه و مدیر پخش این شبکه دیگر خبری است که این روزها با نام سازمان صداوسیما گرہ خورده است. سازمانی که به گفته زیدآبادی، برای برون رفت از این وضعیت، برای اصلاح کج‌کارکردهای آن و بازگشت‌اش به کارکردهای اصلی خود، نیازمند تغییرات بنیادین است.



«چنان‌چه می‌دانیم این روزها تمسخر و توهین‌های صورت‌گرفته نسبت به ولیعهد و وزیر امور خارجه عربستان، همچنین اهل سنت در برنامه‌هایی از دو شبکه متفاوت صداوسیما، موجب جنجال بسیار شده است. جنجالی که نه‌تنها نمی‌توان آن را بی‌سابقه دانست که کم‌سابقه هم نیست و از آن با عنوان دوری صداوسیما از کارکردهای اصلی خود و ابتلای آن به کج‌کارکردی یاد می‌شود. هرچند ممکن است بخشی از آن چه گفته می‌شود، تکرار مکررات باشد اما بی‌توجهی صورت‌گرفته نسبت به این موضوع موجب می‌شود احساس کنیم همچنان نیازمند تکرار آن هستیم؛ کارکرد اصلی دستگاه عریض‌وطول صداوسیما قرار بوده چه باشد که نه‌تنها از آن

فاصله گرفته که دچار کج‌کارکردی هم شده است؟

حکایت بیان دوباره و دوباره مطالبات جامعه از صداوسیما مانند حکایت توضیح دوباره و دوباره کارکرد چرخ است. درواقع گویی هربار باید از ابتدایه‌ساکن آغاز کنیم؛ از زمانی که بشر متوجه شد، می‌توان ابزار را به خدمت خود درآورد. در پاسخ به این که کارکرد دستگاه عریض‌وطول صداوسیما چیست، باید گفت این دستگاه مگر جز برای اطلاع‌رسانی درست، بیان تحلیل‌های صحیح، تنویر افکار عمومی، ایجاد اعتماد، فراهم‌آوردن زمینه‌ای برای تضارب آراء، ایجاد بستری برای شکل‌گیری درکی درست از شیوه‌های گوناگون تفکر و نشان‌دادن وجوه متفاوت این شیوه‌ها و راهبردهای گوناگون برای انتخاب موثرترین‌شان و... شکل گرفته است؟ این در حالی است که‌نگاهی کوتاه به مجموعه عملکرد صداوسیما نشان می‌دهد که کارایی این دستگاه در حوزه‌های مورد اشاره به‌زودیکی صفر رسیده است. درنتیجه مردم اخبار و تحلیل اخبار را یا از طریق فضای مجازی یا از طریق تلویزیون‌های ماهواره‌ای پیگیری می‌کنند. پس می‌توان گفت، دستگاه صداوسیما تاکنون عملاً به‌گونه‌ای عمل کرده که موجب انتقال مرجعیت رسانه‌ای از داخل به خارج از کشور شده است. اتفاقی که برای نظام سیاسی نیز مشکلات امنیتی به وجود آورده است. منظور از مشکلات امنیتی، دامن زده شدن به سلسله شکاف‌های موجود در داخل است. چراکه اخبار و تحلیل‌هایی مورد پذیرش مردم قرار می‌گیرد که به‌واسطه انتقال مرجعیت رسانه‌ای، منبع آن نه رسانه‌های داخلی که رسانه‌های خارجی‌اند، پذیرفته شدن این اخبار و تحلیل‌ها از سوی جامعه موجب می‌شود، سیستم توانایی انجام هر اقدام موثری را در داخل کشور از دست بدهد، چنان‌چه می‌دانید یکی از کارکردهای رسانه‌های دولتی و شبه‌دولتی، زمینه‌سازی برای تصمیمات سخت است. چراکه حوزه حکمرانی، حوزه اتخاذتصمیمات سخت است. پس حکمرانان برای متقاعدکردن افکار عمومی نیازمند اطلاع‌رسانی در مورد مزایای تصمیمات‌شان و صحبت در مورد دستاوردهای مثبت درآزمت آن به نسبت معایب‌اش هستند. درنهایت این که در اختیار نداشتن دستگاه اطلاع‌رسانی عمومی موثر برای توجیه افکار عمومی درنهایت به‌فالج‌سازی ساختار سیاسی منجر می‌شود.

«با این حساب دستگاه عریض‌وطول صداوسیما در کنار ناکارآمد بودن، دچار کج‌کارکردی نیز هست. شما ریشه این کج‌کارکردی را در کجا می‌جوید؟

این دستگاه درواقع به‌جای ایجاد آگاهی، توزیع جعل می‌کند. به‌جای برآمدن درصدد تلطیف فضا، ایجاد همبستگی اجتماعی و جلوگیری از افزایش شکاف‌های بیشتر، آن‌ها را تعمیق می‌کند و گسترش می‌دهد. به‌جای آموزش چگونگی تفکر و شیوه نقد، به‌تربیین مرواج خرافه‌پرستی، تمییح‌کنندگان عواطف و احساسات مذهبی و مبلغان نگاه‌های آخرالزمانی تبدیل شده است. پس صداوسیما نه‌تنها کارکرد اصلی خود را از دست داده که تبدیل به‌دستگاهی کج‌کارکردشده است که هرآزچندی بحران هم می‌آفریند. این‌همه، نشان می‌دهد که هیچ سیاست روشنی بر دستگاه عریض‌وطول صداوسیما حاکم نیست و متولیان این دستگاه به‌نوع خاصی از طرزفکر عادت کرده‌اند. نوع خاصی از طرز فکر که به‌عقیده من، برای سامان دادن نوعی ایدئولوژی به قصد زمین‌گیر کردن از زمان دولت اصلاحات شکل گرفت. این ایدئولوژی ضد اصلاحات، ضد رواداری و مداراجویی، ضد همبستگی ملی و ضد

شنبه ۶ اردیبهشت ۱۴۰۴
سال چهارم - شماره ۷۶۹
www.hammihanonline.ir

تحلیل هم‌میهن

احمد زیدآبادی نویسنده و مشاور هم‌میهن از چرایی و چگونگی جنجال‌های این روزهای صداوسیما گفت

سازمانی آشوب‌زا و کج‌کارکرد

توسعه، اگرچه به قصدی خاص شکل گرفت اما گویی در محل زایش‌اش لانه کرد و به بازتولید روزانه خود پرداخت. این در حالی است که اگرچه تصمیم ساختار سیاسی بر گذر از برخی کلیشه‌هاست، اما تولیدکنندگان و بازتولیدکنندگان ایدئولوژی مذکور، نه‌تنها از کلیشه‌ها عبور نمی‌کنند که به آن دامن می‌زنند. همین موجب شکل‌گیری بحران‌هایی در سطوح مختلف می‌شود.

«چنان‌چه شما می‌گویید بحران‌های شکل‌گرفته از طریق برنامه‌های تولیدی دستگاه صداوسیما چیزی نیست که بگوییم در خارج از کشور شکل گرفته است یا نیروهای منتقد و مخالف داخلی آن را به وجود آورده‌اند. به نظرتان چرا حاکمیت به دستگاهی که از صدر تا ذیل آن را زیر نظر دارد اجازه می‌دهد چنین کج‌کارکرد با سیاست‌های رسمی عمل کند؟

این بحران‌ها به‌گونه‌ای هستند که گویی سیستم بر مبنای پارادوکس‌های از پیش شکل گرفته، خود برای خود اقدام به بحران‌سازی می‌کند. چراکه پیش از این بر نکاتی به‌عنوان معیار حقانیت تأکید شده که امروزه مشخص است نه‌تنها حق نیستند بلکه سیستم نیز ناچار به کنار گذاشتن‌شان و عبور از آن‌هاست. با وجود این آن‌چه زمانی به‌عنوان معیار حقانیت معرفی شده است همچنان از سوی طرفدارانی ذی‌نفوذ در نظام سیاسی مورد قبول است. ساخت سیاسی همچون تصور می‌کند این طرفداران شکل‌دهنده پایگاه اصلی‌اش هستند خود را ناگزیر از باج‌دادن به آن‌ها می‌بیند. حاصل این باج‌خواهی و باج‌دهی، متمرکز شدن این طرفداران در دستگاه صداوسیماست. این در حالی است که اگر قرار هم بر باج‌دادن به این طرفداران بود، باید در نقاط حاشیه‌ای‌تر و یا حساسیت کمتر مستقر می‌شدند. درواقع اکنون در نقطه‌ای کانونی به‌نیروهایی باج‌داده می‌شود که مخالف هر نوع تغییر و تحول مثبت در کشورند. نیروهایی که برای متوقف کردن این تغییر و تحولات از تربیون یک‌طرفه‌شان به هر تششی، اعم از فرهنگی، مذهبی، اجتماعی، سیاسی و... دامن می‌زنند. حاصل این اتفاق غائله‌هایی است که هر از چندی در دستگاه عریض‌وطول صداوسیما بروز و ظهور پیدا می‌کند.

پس وقتی دستگاهی دچار کج‌کارکردی می‌شود، این اتفاقات خواه‌ناخواه تکرار خواهد شد. فارغ از این که اراده‌ای بر تکرار آن وجود داشته باشد یا نه. هر چند ممکن است به‌شکل موردی در حوزه‌های مشخص قواعد و قوانینی تعیین شود اما ده‌ها حوزه دیگر وجود دارد که می‌تواند بستر شکل‌گیری تشنج باشد. از جمله تحریک قومی و مذهبی یا دامن‌زدن به دوقطبی‌های کاذب در سطح جامعه و توهین به منتقدان، مخالفان و...

«در کنار تمسخر محمد بن سلمان ولیعهد و فیصل بن فرحان وزیر امور خارجه عربستان در شبکه نسیم نکته‌ای که شما در کانال تلگرامی‌تان نیز بر آن انگشت گذاشته بودید، توهین صورت‌گرفته به اهل سنت در شبکه یک سیما بود. نکته‌ای که شما ذیل مطلبی تحت عنوان «دشمنان تقریب» آن را حاصل جاری بودن تقریب مذاهب تنها بر زبان و فقدان آن در عمل دانسته بودید.

تقریب مذاهب از سابقه‌های طولانی بر خوردار است و صرفاً براساس مصالح زودگذر از جمله وحدت مسلمانان در مقابل دشمنان‌شان نبوده که مطرح شده است. تقریب مذاهب اگر قرار است به‌عنوان بحثی جدی مورد عنایت قرار بگیرد، باید مبانی کلامی آن را نیز به‌رسمیت شناخت تا بتواند موجب نزدیکی شود. وقتی مبانی کلامی تقلیل داده می‌شوند و اعتقادی به آن‌ها وجود ندارد، نوعی ریاکاری شکل می‌گیرد. درنتیجه اگر هم در جایی رعایت می‌شود از سر منافع زودگذر است که دشمن سوءاستفاده نکند. درحالی‌که وقتی دشمنی‌ها کمرنگ باشد یا جایی برای سوءاستفاده وجود نداشته باشد، افراد شروع به بیان مکتوبات قلبی خود از جمله تعارض شیعه و سنی می‌کنند. بنابراین درمجموع بحث به‌شکلی ریاکارانه مطرح می‌شود. این از مسائلی است که باید دقیق‌تر روی آن کار شود که نشده است. به‌ویژه مبانی کلامی آن باید مدون‌تر ارائه شود.

«راهکار شما برای برون‌رفت از این وضعیت چیست؟

تنها راه برون‌رفت از این موقعیت، بازنویسی دوباره استراتژی این دستگاه است. به‌گونه‌ای که کلیت ساختار این دستگاه انحصاری و نیروهای مشغول در آن، دچار تغییر شوند. ناگزیری این تغییر باتوجه به وجه انحصاری دستگاه صداوسیما بیش‌ازپیش به چشم می‌آید. به موجب این وجه، امکان راندن‌آزای دستگاهی موازی با دستگاه صداوسیما چه توسط اجزای گوناگون سیستم و چه توسط بخش خصوصی وجود ندارد. در غیاب چنین دستگاه‌هایی، دستگاه صداوسیما به دستگاهی متحصص به‌رقد و انحصاری تبدیل شده و طبیعی است که هر اشتباه و تخلف کوچک یا بزرگ آن، ضمن برخورداری از بازتابی گسترده به‌عنوان اشتباه یا تخلف کل سیستم تلقی می‌شود و بحران می‌آفریند. به بیان دیگر، اشتباهات و تخلفات دستگاه صداوسیما به‌عنوان اشتباهات و تخلفات شخصی تلقی نمی‌شوند چون در دستگاهی رسمی زیر نظر سیستم رخ داده است و درنتیجه به کلیت سیستم تعمیم داده می‌شود. به هر حال به عقیده من، اگر قرار است اوضاع در حوزه سیاست خارجی به روال درست فعلی پیش رود، ضمن این‌که در سیاست داخلی نیز شاهد تعدیل و کاهش فشار باشیم و در کنار آن جامعه به سوی همبستگی بیشتر حرکت کند، زمان‌اش رسیده است که دستگاه صداوسیما هم دچار تغییر و تحولاتی اساسی شود. درغیر این صورت برخورد‌ها و برکناری‌های صورت‌گرفته جوابگو نخواهد بود و اگر نه امروز، که در فرداها نمونه‌های دیگری از آن را خواهیم دید. چراکه هر مشکل ساختاری، به‌صورت مدام، موجب ایجاد مشکلات فرعی می‌شود و تا آن مشکل ساختاری برطرف نشود، برخورد‌های موردی با مشکلات فرعی فایده‌ای نخواهد داشت.

نگاه پژوهشگر

راه نجات؛ شکست انحصار



قادر باستانی‌تبریزی

پژوهشگر علوم ارتباطات

در روزهای اخیر، سلسله‌ای از وقایع در صداوسیما پرده از حقیقتی تلخ برداشت؛ آنچه از قاب تلویزیون پخش شد، نه خطایی گذرا که تهدیدی صریح برای امنیت ملی بود. رسانه‌ای که باید ملجأ وحدت باشد، به میدان کینه‌توزی و تسویه‌حساب‌های محفلی فروکاسته شده. نه استقلال دارد، نه تخصص و نه حتی دغدغه پاسخگویی. سال‌هاست که از رسالت خود منحرف‌شده و به پژواک خانه محفلی تنزل یافته است. شاید زمان آن رسیده که صداوسیما به‌عنوان نهادی عمومی، از نو تعریف شود؛ نه به‌عنوان ابزار پروپاگاندای اقلیت سیاسی، که به‌مثابه رسانه‌ای ملی، حرفه‌ای و در تراز شأن ملت ایران. آنچه در تلویزیون پخش شد، رنگ خطری بود برای نهادی که باید کانون انسجام ملی باشد. آن‌هم در شرایطی که کشور، بیش از هر زمان دیگری، نیازمند آرامش، همبستگی و دوری از دوقطبی‌های مذهبی، قومی و سیاسی است. دفاع ناشیانه و توجیهات متناقض مدیران ارشد سیما، نه‌تنها افکار عمومی را افغان نکرد، بلکه آشکار ساخت که آنتن رسانه‌ای با میلیاردها بودجه عمومی، در برابر کوچک‌ترین استانداردهای حرفه‌ای و اخلاقی، بی‌پناه مانده است. وقتی خود مدیران تلویزیون می‌پذیرند که «جریان‌های داخلی» با انگیزه‌های سیاسی، آنتن را آلوده می‌کنند، دیگر چگونه می‌توان به سلامت محتوای این رسانه اعتماد کرد؟ کدام مخاطب، کدام خانواده و کدام جوان هنوز این رسانه را منبع قابل اتکا می‌داند؟ رسانه‌ای که صندلی‌هایش در اختیار معدودی چهره ثابت و جریان‌های محفلی است و حلقه تصمیم‌گیری‌اش از جامعه واقعی فاصله گرفته، نه‌تنها صدای ملت نیست، بلکه پژواک انحصار است. این انحصار، زود یا دیر، به حذف خودش ختم خواهد شد.

در بزنگاه‌های حساس ملی، آنچه بیش از هر چیز باید تقویت شود، نه ابزار قدرت، بلکه سرمایه اعتماد و همبستگی اجتماعی است. صداوسیما به‌عنوان نهادی عمومی و رسانه‌ای فراگیر، رسالتی جز این ندارد که آینه تمام‌نمای جامعه ایران باشد؛ جامعه‌ای متکثر، چندلایه و در حال گذار. اما آنچه این روزها می‌بینیم، تصویر بازگوه از این مأیوریت است: پخش عمدی محتوای تفرقه‌افکن در دل بحرانی که نیازمند همگرایی است، نه‌تنها یک خطای حرفه‌ای، بلکه ضربه‌ای به امنیت ملی است. ماجرا فقط یک اشتباه فنی نیست. آن طور که معاون سیما می‌گوید، این یک «اقدام انتقامی» علیه تیم مدیریتی جدید بوده است، اما در پس این توجیهات، خطر بزرگ‌تری نهفته است: تضعیف بدنه کارشناسی، نادیده گرفتن فرآیندهای حرفه‌ای نظارت و رواج فرهنگ تسویه‌حساب‌های درون‌سازمانی به جای مسئولیت‌پذیری عمومی. ارجاع شتابزده موضوع به قوه قضائیه نیز بیش از آنکه تلاشی برای کشف حقیقت باشد، پوششی برای فرار از پذیرش مسئولیت است.

واقعیت این است که بحران صداوسیما عمیق‌تر از یک برنامه و یک خطاست. رسانه‌ای که در آنتن را تنها به یک سلیقه گشوده و مخاطب را به «انقلابی» و «غیرانقلابی» تقسیم می‌کند، نه‌تنها یازنمای ملت نیست، بلکه خود بدل به ابزار تفرقه‌شده است. صداوسیما با اصرار بر طرد تنوع، سال‌هاست که اعتماد عمومی را از کف داده و در بزنگاه‌های اجتماعی، عملاً بی‌اثر شده است. رسانه‌ملی باید زبان وحدت ملی باشد، نه میدان آزمون ایدئولوژی‌های بسست. در عصر جامعه شبکه‌ای، که در آن قدرت از انحصار به تعادل منتقل شده، رسانه‌ای که گفت‌وگو نمی‌آموزد، فهم نمی‌آفریند و به‌رسمیت شناختن تفاوت‌ها را بلد نیست، ناگزیر به حاشیه خواهد رفت. تلویزیون بی‌مخاطب، صرف‌نظر از بودجه‌اش، ابزاری است بی‌اثر؛ و صداوسیما در سال‌های اخیر بیش از آنکه بلندگوی ملی باشد، تربیونی برای صندلی‌های خالی شده است. نجات صداوسیما در گرو پذیرش همین حقیقت است: انحصار باید شکسته شود. همان‌طور که انحصار بانک‌ها و صنایع برداشته‌شد، صداوسیما نیز باید خود را به میدان رقابت حرفه‌ای وارد کند. باید کار را به اهلس سپرد؛ به برنامه‌سازان خلاق، به خبرنگاران جسور، به هنرمندان دغدغه‌مند. باید انبوه شبکه‌ها را از اسارت «فره‌محوری» و «تمرکزگرایی» آزاد کرد و اجازه داد تنوع واقعی، نه تصنعی، شکوفا شود. در غیر این صورت، در بزنگاه‌های بعدی نیز، همچنان در جست‌وجوی مخاطبی خواهیم بود که سال‌ها پیش، از قاب تلویزیون کج کرده است. صداوسیما در لبه پرتگاه بی‌اعتباری ایستاده است. اگر اصلاحی در ساختار، تفکر و مدیریت آن رخ ندهد، دیگر نباید پرسید که چرا مردم تلویزیون تماشا نمی‌کنند؛ باید پرسید که آیا اصلاً هنوز کسی این نهاد را «ملی» می‌داند؟ در چنین شرایطی، شاید اندیشه انحلال این نهاد و تأسیس یک رسانه‌نوین، مستقل و متعهد به اصول حرفه‌ای و منافع ملی، بیش از هر زمان دیگر ضرورت یافته‌باشد.